

## واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی: الگوی تازه

### ندا ازکیا

دانشجوی دکترای زبان‌شناسی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران

### فرهاد ساسانی

دانشگاه الزهرا

### چکیده

حرکت یکی از مفاهیم بنیادی در نظام شناختی بشر است. این مفهوم می‌تواند به گونه‌های مختلف در زبان‌ها بازتابی شود. همین تفاوت در قالب‌بندی سازه‌های مفهومی حرکت، بنیاد نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی را شکل می‌دهد. این نظریه می‌تواند خانواده‌های زبانی را برپایه چگونگی ادغام سازه‌های رویداد حرکتی رده‌بندی کند. اما نارسایی‌هایی نیز در این رویکرد به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر می‌کوشد پس از طرح این نارسایی‌ها، با توجه به زبان فارسی، راه‌حلی ارائه دهد. نتیجه حاکی از آن است که در تحلیل رویداد حرکت، دو رویکرد مجزا مدنظر است. نخست رویکرد کلی‌نگر، که صرفاً سازه‌های مفهومی کانونی را در فعل حرکتی ادغام می‌کند و دوم رویکرد جزئی‌نگر، که در آن سازه‌های مفهومی پیرامونی نیز در ادغام در فعل حرکتی، مؤثر عمل می‌کنند.

**کلیدواژه‌ها:** حرکت، فعل حرکتی، ادغام، الگوهای واژگانی‌شدگی، معناشناسی شناختی.

۱. مقدمه

در دو دههٔ اخیر، زبان‌شناسان مختلف رویدادهای حرکتی، و در کنار آن رده‌بندی زبان‌ها، را براساس نظریهٔ الگوهای واژگانی‌شدگی<sup>۱</sup> تحلیل کرده‌اند (برای نمونه: تالمی<sup>۲</sup>، ۱۹۸۵، a, b, ۲۰۰۰؛ اسلوبین<sup>۳</sup>، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۸). به نظر می‌رسد در هریک از این تحلیل‌ها، تلاش شده است نارسایی‌های این نظریه اصلاح شود تا صورت کامل‌تری پیدا کند. مقاله حاضر در راستای تبیین و حل نارسایی‌های یادشده با تحلیل رخداد حرکتی در زبان فارسی امروز، در سه بخش تدوین شده است. نخست چارچوب تحلیلی الگوهای واژگانی‌شدگی، معرفی و برخی ایرادهای آن بررسی می‌شود. سپس تلاش می‌شود برپایهٔ نمونه‌هایی از رخداد حرکتی در زبان فارسی، راه حلی برای آن نارسایی‌ها ارائه شود.

تاکنون، شمار بسیاری از زبان‌شناسان ایرانی نیز در پژوهش‌های خود به مقولهٔ حرکت و مطالعات معنایی فعل پرداخته‌اند، اما اغلب این پژوهش‌ها، چارچوبی به‌جز چارچوب شناختی و دیدگاهی جز الگوهای واژگانی‌شدگی دارند. آرای عمده در این خصوص عبارتند از: فرشیدورد (۱۳۴۷: ۱۱۹)، شریعت (۱۳۵۰)، اردیبهشت (۱۳۵۷)، رستم‌پور (۱۳۵۹)، رخشان‌فر (۱۳۶۳)، انوری و احمدی‌گیوی (۱۳۷۵)، صفرفیروز (۱۳۷۶)، روشن (۱۳۷۷)، جعفری سهامیه (۱۳۷۷)، حسابگر (۱۳۷۷)، صفوی (۱۳۷۹)، غیاثیان (۱۳۷۹)، رحیم‌مزرگی (۱۳۷۹)، لشگری‌نژاد (۱۳۸۱)، غفاری (۱۳۸۴)، فامیلی (۲۰۰۶)، روحی‌زاده (۱۳۸۶)، فیاضی و دیگران (۱۳۸۷)، مادرشاهیان (۱۳۸۸)، گندم‌کار (۱۳۸۸)، مهرابی (۱۳۸۹) و ذوالفقاری (۲۰۱۱). تقسیم‌بندی معنایی فعل فرشیدورد (۱۳۴۷)، از نخستین بررسی‌های معنایی فعل تلقی می‌گردد. او فعل را برپایهٔ معنای آن به چهار دستهٔ کار، حالت، شدن و بودن، تقسیم می‌کند. مشکل عمدهٔ این طبقه‌بندی، نبودِ نظمی منطقی و معیاری مشخص در طبقه‌بندی است.

صفرفیروز (۱۳۷۶) نیز در پایان‌نامهٔ خود به طبقه‌بندی فعل‌های زبان فارسی، براساس نظریهٔ حالت، می‌پردازد. این تقسیم‌بندی براساس تعداد و نوع حالت‌های اجباری در بافت گزاره‌ای فعل صورت می‌گیرد. او نه طبقه از افعال زبان فارسی را برپایهٔ حالت‌ها برمی‌شمارد و ارتباط معنایی حالت‌ها با یکدیگر در هر مدارِ نقشی، قدرت پیش‌گویی حالت‌ها و ارتباط معنایی فعل با نوع حالت‌ها در هر طرح ظرفیتی را مورد بررسی قرار می‌دهد. رویکرد صفرفیروز به فعل‌های زبان فارسی، نحوی-معنایی است. او در این راستا فعل‌ها را به فعل‌های ایستا/حالتی، حرکتی، کنشی/حرکتی، شناختی/حسی یا ارادی و فعل‌های حرکتی-جهتی و جز آن تقسیم می‌کند. وی در پایان به این نکته اشاره می‌کند که از آن‌جاکه زبان‌شناسان تعداد

1. lexicalization patterns

2. L. Talmy

3. D. Slobin

### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

دقیق حالت‌ها را مشخص نکرده‌اند، ناگزیر طبقه‌بندی‌های پژوهش تنها بخشی از تقسیم‌بندی فعل‌های زبان فارسی را می‌نمایاند. طبقه‌گونه‌های حرکتی صفرفیروز در واقع همان فعل‌های حرکتی در نوشته حاضرند. صفرفیروز در تقسیم‌بندی خود به گونه‌ای به نام کنشی/حرکتی نیز اشاره داشته است. به نظر می‌رسد گونه یادشده مفهومی مشابه با صورت‌های حرکتی دارای کنش‌گر را شامل باشد. در این صورت می‌توان ادعا کرد که وی صورت‌های حرکتی خودکنش‌گر را در این تقسیم‌بندی مدنظر قرار نداده است.

جعفری سهامیه (۱۳۷۷) با اتخاذ چارچوبی نظری، نخست‌های معنایی<sup>۱</sup> واژه‌ها را براساس ویژگی‌های معنایی و مفهومی‌شان در گروه‌های زیر طبقه‌بندی می‌کند: شغل‌واژه‌ها، اندام‌واژه‌ها، کنش‌واژه‌های حرکتی، کنش‌واژه‌های حسی، کنش‌واژه‌های ذهنی، حالت‌واژه‌ها، موقعیت‌واژه‌ها و جهت‌واژه‌ها. او کنش‌واژه‌ها را دارای زیربخش‌هایی می‌داند: ۱. مهارت: که بر رفتارهای فردی مانند نشستن، ایستادن، راه‌رفتن دلالت دارد. ۲. خورواژه‌ها: مانند خوردن، آشامیدن، جویدن. ۳. مسیرواژه‌ها: مانند آمدن، رفتن، پروازکردن. ۴. نقل‌واژه‌ها: مانند آوردن، بردن، تکان خوردن. به نظر می‌رسد برخی از نقل‌واژه‌ها خود حاوی جهت‌اند، بنابراین تمایز آن‌ها از مسیرواژه‌ها می‌تواند با تردید باشد. از این گذشته به نظر نمی‌رسد صورت‌هایی که زیر خورواژه‌ها مطرح شده‌اند، مفهوم حرکت نیز داشته باشند. البته می‌توان گفت در این واژه‌ها، حرکت در عام‌ترین معنای آن مطرح شده است که نوعی حرکت خودشامل است، اما با انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر همراه نیست.

غفاری (۱۳۸۴) از معدود زبان‌شناسان ایرانی است که در چارچوب شناختی به مطالعه فعل پرداخته است. او میان فعل ساده و غیرساده تمایزی قایل نشده و ظاهراً همین مسئله موجب ناهمگونی در نمونه‌های او شده است. در تقسیم‌بندی طرح‌واره‌های حرکتی وی نیز می‌توان ایراداتی وارد کرد. برای نمونه، فعل پریدن را دارای زیرمجموعه طرح‌واره فرارونده می‌انگارد، در صورتی که به نظر می‌رسد فعل حرکتی پریدن می‌تواند هم فرارونده و هم فرورونده باشد. به بیانی دیگر، اگر شکل‌گیری طرح‌واره را برپایه تجربه بشر از دنیای پیرامونش بدانیم، وجود نمونه‌های زیر می‌تواند دلیلی بر وضعیت دوگانه این فعل باشد.

۱. گربه به روی درخت پرید و فرار کرد. (فرارونده)

۲. گربه از روی درخت پرید و فرار کرد. (فرورونده)

در ادامه، نخست الگوهای واژگانی رخداد حرکتی معرفی و بررسی می‌شوند و سپس براساس داده‌های فارسی امروز، به نقد این نظریه و اصلاح الگوها پرداخته می‌شود.

1. semantic prime

## ۲. الگوهای واژگانی شدگی رخداد حرکتی

لوین<sup>۱</sup> و راپاپورت<sup>۲</sup> (۱۹۹۲) را شاید بتوان جزو نخستین کسانی دانست که افزون بر طبقه‌بندی فعل‌ها، به‌طور مشخص به فعل‌های حرکتی پرداخته‌اند و آن‌ها را در سه زیرمجموعه مجزا قرار داده‌اند:

الف) طبقه رسیدن<sup>۳</sup> دربرگیرنده فعل‌هایی مانند *come, go*. به‌باور آنان، این‌گونه فعل‌ها غیرمفعولی<sup>۴</sup> و ذاتاً بیان‌گر جهت‌اند. ب) طبقه چرخشی<sup>۵</sup> مانند *swing, spin* این فعل‌ها غیرمفعولی‌اند و شیوه حرکت را همراه با سببی بیرونی نشان می‌دهند. پ) طبقه دویدن<sup>۶</sup> مانند *walk, run, gallop*

لوین (۱۹۹۳) فعل‌های حرکتی زبان انگلیسی را به نه گروه طبقه‌بندی می‌کند: الف) حرکت جهتی<sup>۷</sup> (*come*). ب) فعل‌های ترکی<sup>۸</sup> (*leave*). پ) فعل‌های چرخشی (*bounce*). ت) فعل‌های دویدن (*amble*). ث) فعل‌هایی که نام‌ابزارند<sup>۹</sup> (*ski*). ج) فعل‌هایی که نام‌ابزار نیستند<sup>۱۰</sup> (*drive*). چ) فعل‌های رقصیدن<sup>۱۱</sup> (*tango*). ح) فعل‌های همراهی<sup>۱۲</sup> (*escort*). خ) فعل‌های تعقیبی<sup>۱۳</sup> (*chase*).

اما تالمی (۱۹۸۵ و ۲۰۰۰b) نظریه‌پرداز الگوهای واژگانی شدگی، زبان‌ها را براساس نوع رمزگذاری رخداد حرکتی طبقه‌بندی می‌کند. تالمی (b: ۲۰۰۰: ۲۱) در جلد دوم کتاب خود با نام «به‌سوی معناشناسی شناختی»<sup>۱۴</sup>، نظریه الگوهای واژگانی شدگی را توصیف می‌کند. وی در مقدمه، این مطالعات را نوعی برقراری ارتباط میان معنا و صورت‌های روساختی دانسته و واژگانی شدگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «واژگانی شدگی عبارت است از ارتباط نظام‌مند میان یک سازه معنایی خاص و یک تک‌واژه». نخستین فرضیه تالمی دلالت بر این دارد که عناصر را می‌توان هم از نظر معنا هم از نظر صورت‌های روساختی از یک‌دیگر مجزا کرد. او (۱۹۸۵) نخست، رویداد حرکتی را موقعیت‌های متحرک و یا تداوم سکون در یک مکان معرفی کرد و گفت هر رویداد حرکتی تعدادی عناصر معنایی دارد، مانند حرکت، مسیر یا جهت<sup>۱۵</sup>، پیکرک یا

- |                       |                                     |
|-----------------------|-------------------------------------|
| 1. B. Levin           | 9. verbs that are vehicle name      |
| 2. M. Rappaport Hovav | 10. verbs that are not vehicle name |
| 3. arrive class       | 11. Waltz Verb                      |
| 4. unaccusative       | 12. accompany verb                  |
| 5. roll class         | 13. chase verb                      |
| 6. run class          | 14. Toward a Cognitive Semantics    |
| 7. directed motion    |                                     |
| 8. leave verb         |                                     |

15. path: در همه گونه‌های حرکتی، می‌توان نوعی مسیر را یافت، اما در نظریه تالمی، path تنها بر جهت دلالت دارد. از این رو، می‌توان از اصطلاح «جهت» به‌جای «مسیر» نیز استفاده کرد. برای نمونه، فعل *راه* می‌روم نوعی طی مسیر است، درحالی‌که براساس این الگو، دارای ادغام شیوه و حرکت است. این درحالی است که در نمونه‌هایی مانند *آدمم و رفتم*، جهت با حرکت ادغام شده است.

#### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

سازهٔ برجسته<sup>۱</sup>، زمینه<sup>۲</sup>، شیوه یا حالت<sup>۳</sup>، و سبب<sup>۴</sup>. هم‌چنین عناصر روساختی مانند فعل، حرف‌های اضافه و بندهای پیرو، که در این نظریه با نام قمر<sup>۵</sup> شناخته می‌شوند، نیز می‌توانند از فعل تفکیک شوند. برای مثال فعل‌های حرکتی در زبان انگلیسی انواع متفاوتی از اطلاعات معنایی را رمزگذاری می‌کنند (شیوهٔ حرکت (*hope*)، سبب (*kick*)، جهت (*enter, exit*)). ازسویی دیگر، در این زبان، مسیر از طریق حرف اضافهٔ *in* یا *out* رمزگذاری می‌شود. دومین فرضیهٔ تالمی به این می‌پردازد که کدامین سازهٔ معنایی و از طریق چه سازهٔ روساختی تجلی می‌یابد. وی بر این باور است که این ارتباطات لزوماً یک‌به‌یک نیستند، بلکه مجموعه‌ای از عناصر معنایی می‌توانند تنها از طریق یک سازهٔ روساختی واحد تجلی یابند. یا یک سازهٔ معنایی به‌وسیلهٔ چندین سازهٔ زبانی نمود پیدا می‌کند. تالمی (همان: ۲۳) برای توصیف این ارتباط معنایی، دو اصطلاح هم‌معنای *kill* و *make die* را مثال می‌زند. واژهٔ *kill* به‌معنای «کشتن» سبب را در خود نهفته دارد حال آن‌که این سازه در صورتِ روساختی *make die* در معنای «باعث‌مرگ‌شدن» در واژهٔ مستقل *make* تجلی می‌یابد.

تالمی (همان: ۲۲) با تأکید بر ارتباط نظام‌مند میان معنا و صورت‌های روساختی، الگوهایی رده‌شناختی مبتنی بر عوامل زیر معرفی می‌کند: تعیین عناصر معنایی مختلف، تعیین عناصر روساختی مختلف، مشاهدهٔ ارتباط میان عناصر معنایی و عناصر روساختی، مقایسهٔ الگوی ارتباطی (عناصر معنایی و عناصر روساختی) در زبان‌های مختلف، مقایسهٔ الگوی ارتباطی (عناصر معنایی و عناصر روساختی) در مراحل زمانی مختلف یک زبان واحد، توجه به فرایندهای شناختی و ساختارهایی که می‌توانند منجر به رخدادن موارد بالا گردند. تالمی (همان: ۶۰-۲۸) دو نوع طبقه‌بندی برای رویدادهای حرکتی قایل است: الف) طبقه‌بندی سه‌شقی، ب) طبقه‌بندی دوشقی. طبقه‌بندی سه‌شقی برپایهٔ ادغام عناصر مفهومی در صورتِ روساختی یا ریشهٔ فعلی شکل می‌گیرد. به‌بیانی دیگر، حرکت می‌تواند با عناصر مفهومی دیگری ادغام شود و در روساخت تجلی یابد. هر زبان براساس ادغام غالب خود در یکی از طبقه‌های غالب زیر جای می‌گیرد: الف) حرکت و شیوه، ب) حرکت و مسیر و ج) حرکت و سازهٔ برجسته.

1. figure
2. ground
3. manner
4. cause
5. satellite

جدول ۱. طبقه‌بندی سه‌شقی فعل‌های حرکتی (تالمی، ۲۰۰۰b: ۶۰)

| سازه‌های خاص رخداد حرکتی<br>که در ریشه فعلی تجلی یافته است | زبان/ خانواده زبانی  |
|--|--|
| حرکت + مسیر  | رومنس <sup>۱</sup> ، سامی <sup>۲</sup> ، پولینزیایی <sup>۳</sup> نرپرس <sup>۴</sup> ،<br>کادو <sup>۵</sup> ، ژاپنی، کره‌ای |
| حرکت + رخداد همراه [شیوه یا سبب]                           | زبان‌های هندواروپایی (به‌جز رومنس)<br>فنلاندی-اوگریایی <sup>۶</sup> ، چینی، اُجیبوا <sup>۷</sup> ،<br>والپیری <sup>۸</sup> |
| حرکت + سازه‌ی برجسته                                       | آتسوگوی (و ظاهراً بیشتر)<br>زبان‌های هوکان <sup>۹</sup> شمالی، ناواهو <sup>۱۱</sup>  |

رده‌بندی دوشقی، نتیجه نگرش به سازه‌های واژنحوی در رمزگذاری سازه معنایی مسیر در رویدادهای حرکتی است. به عبارتی دیگر، تالمی (b: ۲۰۰۰: ۱۱۷) معتقد است طبقه‌بندی تکمیلی براساس انتخاب یک سازه معنایی (مسیر) در رویداد حرکتی و نحوه بازنمایی آن در روساخت شکل می‌گیرد. در این صورت، زبان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست آن‌که اگر سازه معنایی مسیر در درون ریشه فعلی جای گیرد، آن گونه فعل‌محور<sup>۱۲</sup> است، دوم آن‌که اگر سازه معنایی مسیر از طریق سازه کانونی فعل (قمر) بیان شود، آن گونه قمرمحور<sup>۱۳</sup> است. برپایه تقسیم‌بندی یادشده، اسلوبین (۲۰۰۴)، به نقل از فرز<sup>۱۴</sup>، (۲۰۰۸: ۳۸) زبان‌ها را در این دو طبقه قرار می‌دهد:

الف. زبان‌های قمرمحور

- ژرمنی: دانمارکی، هلندی، انگلیسی، آلمانی، ایسلندی، سوئدی و ییدیش<sup>۱۵</sup>.
- اسلاوی: چک، لهستانی، روسی، صربی و کرواتی، اوکراینی.
- فنلاندی-اوگریایی: فنلاندی، مجاری.
- چینی: ماندارین<sup>۱۶</sup>.
- استرالیایی: والپیری.

1. Romance
2. Semitic
3. Polynesian
4. Nez Perce
5. Caddo
6. Finno-Ugric
7. Ojibwa
8. Walpiri

9. Atsugewi
10. Hoka
11. Navajo
12. verb- framed
13. satellite- framed
14. P. Ferez
15. Yiddish
16. Mandarin

ب. زبان‌های فعل‌محور

- رومنس: کاتالان، فرانسوی، گالیسی<sup>۱</sup>، ایتالیایی، پرتغالی، اسپانیایی.
- سامی: عربی، عبری.
- ترک: ترکی.
- باسک.
- ژاپنی.
- کره‌ای.
- زبان‌های اشاره: زبان اشاره آمریکایی، زبان اشاره هلندی.

بنابراین تالمی (b: ۲۰۰۰: ۱۰۲ و ۲۵) زبان‌ها را بر پایه نوع قالب‌بندی سازه‌های مفهومی در روساخت و باعنوان واژگانی‌شدگی در تقسیم‌بندی سه‌شقی خود مطرح می‌کند. او در تقسیم‌بندی دوشقی خود نیز نه‌تنها بر واژگانی‌شدگی (فعل‌محور) توجه دارد، بلکه قمرهای فعل را نیز مدنظر قرار می‌دهد. به‌باور وی، قمر فعل صورتی است که به‌لحاظ مفهومی در ریشه فعل ادغام نشده، بلکه به‌صورت قمر فعل و درکنار آن ظاهر می‌شود. قمر یک فعل حرکتی لزوماً مسیر نیست، بلکه دیگر سازه‌های مفهومی نیز می‌توانند قمری باشند.

اسلوبین (۲۰۰۴) با نقد الگوی واژگانی‌شدگی تالمی، زبان‌ها را بر پایه میزان بازنمایی اطلاعات مربوط به شیوه به دو گروه زبان‌های شیوه‌نما<sup>۲</sup>، و زبان‌های کم‌شیوه‌نما<sup>۳</sup> تقسیم می‌کند. ای. آنتونانو<sup>۴</sup> (۲۰۰۸) نیز در راستای تکمیل نظر اسلوبین، پیوستاری برای میزان برجستگی سازه معنایی جهت ارائه می‌کند. به‌باور او، زبان‌ها جدا از الگوی واژگانی‌شده‌ای که به آن تعلق دارند، جزئیات مسیر را نیز بازنمایی می‌کنند. در نتیجه زبان‌ها را به دو دسته مسیرنما<sup>۵</sup>، و کم‌مسیرنما<sup>۶</sup> تقسیم می‌کند. عواملی مانند غنی بودن واژه‌های مسیرنما و مکان‌نما، ترتیب واژه‌ها، حذف فعل و فعل‌های تهی<sup>۷</sup> در بیان میزان پیچیدگی مسیر و زمینه دخالت دارند. فرز (۲۰۰۸) نیز به‌مقایسه نحوه رمزگذاری سازه‌های معنایی حرکتی در زبان‌های انگلیسی و اسپانیایی می‌پردازد. او یکی از مشکلات تحلیل خود را نبود تعریفی دقیق در تعیین سازه‌های مفهومی ادغام‌شده در فعل می‌داند.

---

1. Galician  
2. high-manner-salient  
3. low-manner-salient  
4. I. Ibarretxe Antunano  
5. high-path-salient  
6. low-path-salient  
7. dummy

اسلوبین (۲۰۰۴) می‌نویسد در برخی زبان‌ها، سازه‌های واژنحوی شیوه و مسیر، بسامد وقوع یک‌سانی دارند. اسلوبین آن‌ها را زبان‌های برابرمحور<sup>۱</sup> می‌نامد. بنابراین اسلوبین الگوی دوشقی تالمی را به الگوی سه‌شقی گسترش می‌دهد: الف) زبان‌های فعل‌محور، ب) زبان‌های قمرمحور، و ج) زبان‌های برابرمحور. تالمی (به‌نقل از آنتونانو، ۲۰۰۶: ۳۳۱) در پاسخ به طبقه‌بندی سه‌شقی اسلوبین، با زبان‌های برابرمحور موافقت می‌کند و آن‌را نمونه‌ای از گوناگونی زبان‌ها برمی‌شمرد. اما اعتراف می‌کند معیارهایش برای سنجش فعل‌های اصلی در آن زبان‌ها بسیار ناچیز بوده است.

### ۳. بررسی نظریه‌الگوهای واژگانی‌شدگی و نارسایی‌های آن

بخش حاضر به بررسی نارسایی‌های نظریه‌الگوهای واژگانی‌شدگی فعل‌های حرکتی در زبان فارسی می‌پردازد. نخست نارسایی‌ها و سپس راه حل آن‌ها معرفی می‌شود.

### ۴. بررسی عناصر مفهومی سبب و شیوه

تالمی (b: ۲۰۰۰: ۲۸) در نخستین رده‌بندی خود از زبان‌ها، ادغام حرکت و رویداد همراه<sup>۲</sup> را مدنظر قرار می‌دهد، و خانواده‌های زبانی هندواروپایی، به‌جز زبان‌های رومنس، زبان‌های فنلاندی-اوگریایی، چینی، آجیوایی و والپیری را در این گروه جای می‌دهد. رویداد همراه حرکت می‌تواند شیوه یا سبب باشد که در بند پیرو نشان داده می‌شود. تک‌واژه‌های ژرف<sup>۳</sup> به‌لحاظ معنایی هم‌چون جملهٔ پیرو در جمله‌های مرکب عمل می‌کنند. برای مثال، جملهٔ ۲، زیرساخت جملهٔ ۱ محسوب می‌شود (همان: ۲۹):

1. The rock rolled down the hill.

سنگ از بالای تپه به پایین غلتید.

2. [The rock MOVED down the hill] WITH-THE-MANNER-OF [the rock rolled].

وی در نمونه‌ای دیگر، جملهٔ *I rolled the keg...* را دارای ادغام حرکت با شیوه می‌داند. در این جمله، تمرکز فعل بر *keg* است و شیوهٔ حرکت آن‌را بازنمایی می‌کند. این درحالی است که در جملهٔ *I pushed the keg...* سبب در فعل ادغام شده است، چون فعل *pushed* برکنش «من» تمرکز دارد. به‌این ترتیب، تالمی این زیرساخت‌ها را برای تمایز نوع سازهٔ ادغامی در فعل

1. equipollently-framed

2. co-event

3. deep



### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

مؤثر می‌داند. تالمی به حضور هم‌زمان شیوه و سبب در فعل‌های حرکتی اشاره‌ای نمی‌کند چون بر این باور است که شیوه و سبب، زیرساخت معنایی متفاوت دارند، و تنها یکی از آن‌ها می‌تواند در یک زمان با فعل ادغام شود.

بر پایه داده‌های گردآوری‌شده در این پژوهش، در ۵۹ مورد از ۴۳۵ فعل حرکتی فارسی، حرکت با شیوه و سبب ادغام شده، که این مورد نقضی است برای دیدگاه تالمی. به بیان دیگر، در زبان فارسی، قالب‌بندی شیوه و سبب در صورت واحد امکان‌پذیر است. این ادغام در زبان فارسی، بعد از ادغام حرکت با شیوه (۲۰۲ مورد)، بیشترین بسامد را دارد (از کیا، ۱۳۹۰: ۱۸۹). ادغام یادشده می‌تواند در زبان فارسی به سه صورت بازنمایی شود<sup>۱</sup>.

الف. سببی ریشه‌ای:

الف. ۱. سببی ریشه‌ای برابر: کشید<sup>۲</sup>، مالید، که صورت غیرسببی‌شان نیز همین است.

الف. ۲. سببی ریشه‌ای نابرابر: انداخت.

الف. ۳. سببی ریشه‌ای گروهی نابرابر: پرواز داد، پیچ داد، تاب داد، تکان داد، چرخ داد، طواف داد به ترتیب به جای صورت غیرسببی پرواز کرد، پیچ خورد، تاب خورد، تکان خورد، چرخ خورد یا چرخ زد، طواف کرد.

ب. سببی تک‌واژی: برگرداند، پراند، پیچاند، تکاند، جنباند، چرخاند، خواباند، ایستاند.

پ. سببی کمکی: پهن کرد، جابه‌جا کرد، خم کرد، دراز کرد، دولا کرد، کج کرد، به جای ساختار غیرسببی صفت (ویژگی) و فعل شدن.

صورت‌هایی مانند خیزاند، تاباند<sup>۳</sup>، جهانند، لیزاند سبکی‌اند و اغلب کاربرد محاوره‌ای ندارند. گونه محاوره‌ای این صورت‌ها اغلب به صورت سببی‌های ریشه‌ای غیرساده نابرابر مانند لیزاند و لیزد/د مشاهده می‌شوند. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد امروزه تمایل به استفاده از صورت‌های ریشه‌ای گروهی، بیشتر از صورت‌های سببی تک‌واژی است<sup>۴</sup>. همین باعث شده برخی

۱. تقسیم‌بندی یادشده بر پایه طبقه‌بندی دبیرمقدم (۱۳۸۴ و ۱۳۷۶) از فعل‌های سببی، با اِعمال تغییراتی انجام شده است. در این باره، هم‌چنین رک. ساسانی (۱۳۹۰) و آفتابی و ساسانی (۱۳۹۰).

۲. برای تأکید بر این که مصدر در فارسی «صورت استنادی» فعل است، نه صورتی از فعل، و در واقع مصدر در فارسی نوعی اسم است، در این مقاله از صورت گذشته سوم‌شخص مفرد برای بازنمایی فعل‌ها استفاده شده است.

۳. تاباندن به معنای «پیچیدن نخ و طناب» که گونه غیرساده تاب‌دادن آن در محاوره کاربرد ندارد. تاباندن در محاوره می‌تواند در معنای «زدن» نیز به کار رود.

۴. امروزه برخی فعل‌های ساده به جای گونه‌های غیرساده به کار می‌روند. برای نمونه استفاده از زنگید به جای زنگ زد. از آن‌جاکه سبک یادشده درمیان گروهی محدود در جامعه زبانی رواج دارد، ناگزیر از بررسی آن صرف‌نظر شده است.

صورت‌های سببی تک‌واژی نیز همتای سببی ریشه‌ای غیرساده داشته باشند. برای نمونه، صورت‌های سببی تک‌واژی *پراند، پیچاند، چرخاند، خارانند، غلتاند* به صورت سببی ریشه‌ای گروهی نابرابر *پر داد، پیچ داد، چرخ داد، غلت داد* مشاهده می‌شوند. در نمونه‌های بالا، شیوه و سبب هم‌زمان در فعل ادغام شده‌اند. از این گذشته، در بسیاری از صورت‌ها، بازنمایی روساختی شیوه و سبب به صورت هم‌زمان، مانع غفلت از یکی از آن‌ها می‌شود. برای نمونه در سببی‌های ریشه‌ای غیرساده نابرابر و سببی‌های کمکی، شیوه در سازه غیرفعلی و سبب در سازه فعلی تجلی می‌یابند، مانند *چرخ داد، پرواز داد، خم کرد*. در فعل‌های ساده نیز سبب به واسطه تک‌واژ سببی - اند یا - انید رمزگذاری می‌شود و شیوه در ریشه فعلی مشخص می‌گردد.

در راستای اصلاح مورد یادشده، به نظر می‌رسد تالمی در کنار تشخیص فعل‌های دارای سازه ادغامی شیوه و یا سبب، لازم است به فعل‌هایی که دارای هر دو سازه ادغامی‌اند نیز اشاره کند. به این ترتیب، بندهای بازنماینده فعل الزاماً بر یکی از این عناصر مفهومی دلالت ندارند، بلکه می‌توانند هم‌زمان بیان‌کننده شیوه و سبب باشند.

#### ۱.۴. بررسی انواع حرکت

تالمی (b: ۲۰۰۰: ۳۷) حرکت را دو نوع می‌داند: الف) حرکت انتقالی، که بر تغییر مکان یک شیء از جایی به جای دیگر دلالت دارد، ب) حرکت خودشامل، که مکان شیء به واسطه حرکت ثابت می‌ماند.

#### 3. Ray entered a room. = Translational Motion

ری به اتاق وارد شد. (حرکت انتقالی)

#### 4. The butterfly hovered over the flower. = Self-contained Motion

پروانه روی گل بال‌بال می‌زد. (حرکت خودشامل)

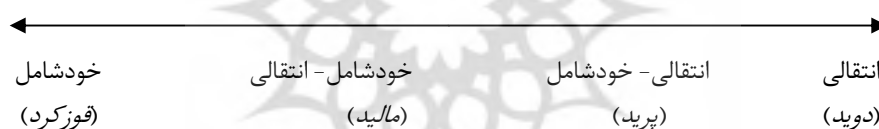
در نخستین نمونه، فعل حرکتی نمایان‌گر جهت، بر حرکت انتقالی دلالت دارد، حال آن‌که در نمونه دوم، فعل حرکتی نمایان‌گر شیوه، حرکت خودشامل را متبادر می‌سازد. همان‌گونه که مشخص است، این رویداد حرکتی در زبان انگلیسی در قالب ادغام حرکت با شیوه، رمزگذاری می‌شود (*hover*)، حال آن‌که در زبان فارسی، تمایل گویش‌ور بر آن است تا سازه برجسته (مثلاً بال) را در فعل، واژگانی نماید.

۵. دایم دست‌وپایش را تکان می‌دهد.

۶. دایم دست‌وپا می‌زند.

### واژگانی شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

در نمونه ۵، سازه برجسته در فعل واژگانی نشده، بلکه به‌عنوان سازه‌ای جدا از فعل آمده است. در نمونه ۶، سازه برجسته (دست‌ویا) با حرکت در فعل ادغام شده است.<sup>۱</sup> به‌نظر می‌رسد تمایز مطلق میان فعل‌های انتقالی و خودشامل، منطقی و دقیق نیست. به‌بیان دیگر، بسیاری از فعل‌ها نه صرفاً انتقالی‌اند و نه کاملاً خودشامل. در راستای اصلاح نارسایی یادشده، در این جا پیوستاری از نهایت فعل‌های انتقالی تا نهایت صورت‌های خودشامل در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس، رویدادهای حرکتی را بر روی پیوستار یادشده می‌توان بر چهار گروه اصلی تقسیم کرد: الف) انتقالی (دوید، راه‌رفت)، ب) انتقالی - خودشامل (جاخالی‌داد، پرید)، پ) خودشامل - انتقالی (توزد، مالید) و ت) خودشامل (قوز کرد، نشست). در گروه نخست، انتقالی، حیطة حرکت گسترده و باز است، حال آن‌که در گروه دوم، انتقالی - خودشامل، گستره حرکت کاهش می‌یابد اما تمایل به انتقال در آن وجود دارد. در گونه سوم، خودشامل - انتقالی، تمایل رویدادهای حرکتی به سوی صورت‌های خودشامل بیشتر است، در نتیجه گستره حرکتی بسیار محدود است. در گروه پایانی، خودشامل، دیگر گستره‌ای برای حرکت انتقالی وجود ندارد و تنها تغییر مکان در محدوده‌ای ثابت صورت می‌گیرد. اکثر نمونه‌های این گروه بر ژست‌های بدن دلالت دارند.



نمودار ۱. پیوستار انواع حرکت در زبان فارسی

فعل‌های نمایان‌گر شیوه در فارسی می‌توانند در تمامی تقسیم‌بندی‌های یادشده وجود داشته باشند. فعل‌های زیر بر انواع حرکت در فعل‌های نمایان‌گر حرکت و شیوه دلالت دارند:

۱. قالب‌بندی و واژگانی کردن سازه برجسته در رویدادهای حرکتی بر اساس زاویه دید (شناختی) و میزان اهمیت (نقش‌گرایی) قابل بررسی است. برای نمونه، رویداد حرکتی بالا چنین است: فردی بر زمین خوابیده و در حال تکان دادن دست‌وپایش است. در نمونه ۴، سازه برجسته (دست و پا)، هنوز دارای نقش قمری نشده چون نشانه دستوری همراه آن است. در عین حال فعل حرکتی شیوه را در خود ادغام کرده است و شیوه سازه برجسته را می‌نمایاند. به‌نظر می‌رسد سازه برجسته در جایگاه قمر نیز دارای برجستگی است (دایم دست‌ویا تکان می‌دهد). این در حالی است که در نمونه ۵، سازه برجسته در فعل حرکتی ادغام شده و کم‌رنگ‌تر جلوه می‌کند.

الف) خودشامل:

الف. ۱. تغییر وضعیت بدن

ژست: چنبره‌زد، خوابید، درازکشید، نشست.

حرکت‌های دایره‌وار: پیچ‌زد، چرخید، چرخ‌خورد، پیچ‌وتاب‌خورد.

ورزش: شنارفت، بالانس‌زد.

رقص: قرد/د.

حرکت دایم و پی‌درپی: تکان‌خورد، جنبید، درج‌زد، لق‌زد، وول‌زد، لرزید.

الف. ۲. تغییر وضعیت اندام‌ها

شیوه حرکت در اعضای بدن: اردنگی‌زد، تنه‌زد، تیپ‌زد، شوتید، نازکرد، لگدپرانند.

رقص: بشکن‌زد.

ب) خودشامل - انتقالی (که می‌تواند بر روی پیوستار به گونه انتقالی یا خودشامل نزدیک شود):

ب. ۱. تماس میان سازه برجسته و زمینه

نتیجه حرکت هم‌زمان: برخوردکرد، خورد، زد.

تماس ممتد میان سازه برجسته و زمینه: سایید، مالید، کوبید.

تماس لحظه‌ای: لغزید.

ب. ۲. حرکت‌های اصلی:

پرید، جست‌زد، ورجه‌وورجه‌کرد، شیرجه‌رفت.

ب. ۳. حرکت‌های بدن

رقصیدن: برک‌زد، نانای‌کرد، رقصید.

ورزش کردن: پشتک‌زد، دریبل‌زد، کشتی‌گرفت، واروزد، ورزش‌کرد.

حرکت دایره‌وار: معلق‌خورد، غلت‌زد.

عدم تعادل در حرکت: پیلی‌پیلی‌خورد، تلوتلوخورد، سکندری‌خورد!

پ) انتقالی:

پ. ۱. حرکت‌های اصلی بدن:

راه‌رفت، پیاده‌روی‌کرد، رژه‌رفت، دوید، خزید، شناکرد.

پ. ۲. حرکت‌های بی‌هدف:

پرسه‌زد، پلکید، جولان‌داد.

---

۱. ترتیب فعل‌ها به گونه‌ای است که فعل‌های ابتدایی بر پیوستار خودشامل انتقالی، به قطب خودشامل نزدیک‌ترند و هرچه به فعل‌های پایانی نزدیک‌تر می‌شویم، بر گستره حرکتی آن‌ها افزوده شده، به قطب انتقالی نزدیک‌تر می‌شوند.

پ.۳. حرکت‌های دایره‌وار:

گشت‌زد، طواف‌کرد، چرخید، گردش‌کرد.

پ.۴. تماس میان سازهٔ برجسته و زمینه:

لیزخورد، سرخورد، سرید.

در زبان فارسی، فعل‌های نمایان‌گر مسیر (مانند ترک‌کرد، رفت، آمد، برگشت، عقب‌نشینی‌کرد، بیرون‌زد، گذشت و عبور‌کرد) همگی انتقالی‌اند، و نمونهٔ خودشامل در آن به چشم نمی‌خورد. علت این امر را می‌توان در شکل ترکیب مسیر با حرکت جست‌وجو کرد. نمونه‌های نمایان‌گر سازهٔ برجسته و حرکت در زبان فارسی اغلب دارای گسترهٔ محدود حرکتی‌اند<sup>۱</sup> و به نوع انتقالی - خودشامل نزدیک‌اند و یا در قطب گونه‌های خودشامل جای می‌گیرند، مانند فعل‌های جاروزد، اتوکشید، شانه‌کرد، لیف‌کشید، پاروزد، پلک‌زد، دست‌زد.

#### ۲.۴. بررسی عناصر مفهومی در تحلیل فعل‌های حرکتی

تالمی (۲۰۰۸: ۲۷-۲۵) می‌نویسد: در هر رویداد حرکتی، پنج سازهٔ مفهومی شیوه، سبب، برجسته، زمینه و حرکت می‌توانند به کار روند، اما هر زبان تنها یک الگوی واژگانی کردن غالب دارد. به نظر می‌رسد پنج سازهٔ مفهومی یادشده ازسوی تالمی در تبیین برخی الگوهای فرعی زبان کافی نبوده و لازم است سازهٔ مفهومی دیگری به آن‌ها افزوده شود. برای نمونه، صورت‌هایی مانند بدرقه‌کردن و همراهی‌کردن را نمی‌توان به‌وسیلهٔ عناصر مفهومی یادشده تبیین کرد زیرا سازهٔ مفهومی ادغام‌شده با حرکت در آن، در هیچ‌یک از مقوله‌های یادشده جای نمی‌گیرد. در این نمونه‌ها، حرکت سازهٔ برجسته نسبت به سازهٔ برجسته‌ای دیگر به ذهن متبادر می‌شود. فرز (۲۰۰۸: ۱۵۱) نیز به کمبود این سازهٔ مفهومی در تحلیل رویدادهای حرکتی اشاره کرده، می‌نویسد: صورت‌های *accompany, escort* و مانند آن‌ها را، که دارای سازهٔ برجسته‌ای به‌جز سازهٔ برجستهٔ اولیه‌اند باید به‌واسطهٔ سازهٔ مفهومی دیگری تحلیل کرد. لوین (۱۹۹۳) نیز در طبقه‌بندی فعل‌ها براساس ویژگی‌های معنایی‌شان، گروهی به‌نام فعل‌های همراهی در نظر گرفته بود. پس می‌توان سازهٔ مفهومی ششمی با نام سازهٔ «همراه» حرکت به عناصر مفهومی تالمی افزود. در زبان فارسی فعل‌های اسکورت‌کرد، مشایعت‌کرد، بدرقه‌کرد و همراهی‌کرد در زمرهٔ این گروه است. الگوی این نمونه‌ها را می‌توان ادغام حرکت با سازهٔ همراه حرکت در فعل دانست.

۱. اغلب نمونه‌های یادشده کاملاً واژگانی نشده‌اند، و بر پیوستار واژگانی‌شدگی - قمرمحور، به قطب گونه‌های قمرمحور نزدیک‌ترند (ازکیا، ۱۳۹۰).

## ۳.۴. نحوه تعیین سازه‌های ادغام‌شده در فعل حرکتی

یکی از مهم‌ترین نارسایی‌های نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی، نبود تعریفی دقیق<sup>۱</sup> از روش تعیین سازه‌های ادغام‌شونده در فعل حرکتی است. به‌نظر می‌رسد این نارسایی موجب شده تا برخی از زبان‌شناسان در تحلیل فعل حرکتی دچار اشتباه و سردرگمی گردند. برای نمونه، فرز (۲۰۰۸) در تعیین عناصر مفهومی زبان انگلیسی و اسپانیایی بدون در نظر گرفتن سازه مفهومی رمزگذارنده در فعل حرکتی، ادغام‌ها را تنها با توجه به معناهای حرکتی فیزیکی لغت‌نامه‌ای آن‌ها تحلیل کرده است. برای نمونه، وی در مورد فعل *swim* شیوه و زمینه (آب) را برپایه تعریف لغت‌نامه‌ای «حرکت از میان آب با حرکت بدن و یا بخش‌هایی از بدن»<sup>۲</sup> متصور شده است. یا برای فعلی مانند *fly*، زمینه هوا را در نظر گرفته است. در مکاتبه ایمیلی<sup>۳</sup> با تالمی و نیز مطالعه برخی شواهد نامنسجم در کتاب وی (تالمی، ۲۰۰۰: ۳۶ b)، مشخص شد که رمزگذاری روساختی سازه‌های مفهومی، مبین سازه مفهومی ادغام‌شده در آن‌هاست. به بیان دیگر، هر زبان به‌واسطه الگوی خاص خود، از میان سازه‌های مفهومی حرکت، یک یا چندین مفهوم را برگزیده و آن‌را واژگانی می‌کند. به‌نظر می‌رسد حس وجود سازه مفهومی دیگری در ریشه فعلی (به‌جز عناصر مفهومی ادغام‌شده) تنها به‌واسطه تجربه و وجود پیش‌زمینه‌ای از رویداد حرکتی در ذهن شکل می‌گیرد. تالمی<sup>۴</sup> نیز خود در پاسخ به این شک، به دو دیدگاه مجزا اشاره کرد. او دیدگاه وسیع و محدود (جزئی‌نگر) را در تعیین سازه‌های مفهومی از یک‌دیگر متمایز کرد (اما در کتابش آن‌را شرح نداده است). تالمی معتقد است در تعیین سازه‌های مفهومی ادغام‌شونده در ریشه فعلی، باید دیدگاه وسیع را مدنظر قرار داد و از دیدگاه جزئی‌نگر پرهیز کرد. برای نمونه، وی بر این باور است که اگر فعل‌های حرکتی *swim* و *fly* را دارای زمینه آب‌وهوا فرض کنیم، آن‌گاه برای صورت‌هایی مانند *walk* و *run* نیز باید زمینه زمین را در نظر بگیریم! همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد، تالمی (۲۰۰۰: ۳۶ b) در بخشی از نظریه خود به مواردی اشاره

۱. تالمی (۱۹۸۵: ۵۹) می‌نویسد که معنا می‌تواند به‌واسطه فرایندهای مختلف با واحدهای زبانی مرتبط شود. او دو نمونه واژگانی‌شدگی و تعبیر را گونه‌هایی از این فرایندها معرفی می‌کند. به اعتقاد وی، واژگانی‌شدگی بر ارتباط منظم عناصر معنایی و عناصر روساختی دلالت دارد، حال آن‌که تعبیر به‌واسطه دانش کلی رقم می‌خورد. به‌نظر می‌رسد خلط دو نوع تحلیل بالا یکی از عوامل نارسایی نظریه اوست.

2. Move through water by moving the body or parts of the body (Cambridge advanced learner's Dictionary, CD-Rom version 1.1. Cambridge University Press. 2003).

۳. مکاتبه شخصی نگارنده با لئونارد تالمی در اوت ۲۰۱۱.

۴. نوشته زیر را تالمی در پاسخ به پرسش یادشده درباره تعیین دقیق عناصر مفهومی، در تاریخ ۱۲ اوت ۲۰۱۱

ارسال کرد:

I regard the general category as Manner. One can make various attempts at further subdividing this into smaller subcategories, but all such attempts are messy.

### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

می‌کند که به‌گونه‌ای غیرمستقیم می‌توان از آن‌ها برای رفع نارسایی یادشده کمک گرفت. نمونه‌های یادشده عبارت‌اند از:

5. She powdered her nose.

6. I boxed the apples.

تالمی می‌نویسد در جمله ۵، رویداد حرکتی *powdered* عنصر برجسته *powder* و سبب در فعل ادغام شده، حال آن‌که در جمله ۶، *boxed* زمینه و سبب ادغام شده‌اند. پس برجسته و زمینه به‌واسطه رمزگذاریِ روساختی‌شان مشخص می‌شوند.

بنابراین باید روشی روشن برای تعیین سازه‌های ادغام‌شونده در ریشه فعلی به نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی افزوده شود. در این راستا، به‌نظر می‌رسد با الگوگیری از دیدگاه‌های کلی‌نگر و محدود تالمی الگوی زیر را می‌توان طرح کرد. گویی دو دیدگاه (همان‌گونه که تالمی می‌گوید) در تعیین سازه‌های مفهومی ادغام‌شونده وجود دارند: دیدگاه نخست بر رمزگذاری سازه‌های حرکت (شیوه، مسیر، برجسته، سبب و زمینه) در صورت روساختی دلالت دارد. به‌بیانی‌دیگر، نحوه قالب‌بندی یک رویداد حرکتی در زبانی خاص مدنظر قرار می‌گیرد. برای نمونه، زبان فارسی به این گرایش دارد که شیوه را با حرکت، رمزگذاری کند (ازکیا، ۱۳۹۰)، اما زبان اسپانیایی معمولاً مسیر را با حرکت ادغام می‌کند (اسلوبین، ۱۹۹۶). باین‌که سازه ادغام‌شونده اغلب در فعل‌های ساده به‌طور کامل مشخص نیست، گویش‌ور می‌تواند آن‌را درک کند (پریدن: شیوه و حرکت). اما در فعل‌های غیرساده اغلب این سازه نمایان می‌شود. برای نمونه، در فعل‌هایی مانند *تلوتلوخورد* و *لنگ‌زد*، شیوه در روساخت آشکار می‌شود. در نتیجه فعل‌هایی مانند *شناکرد* و *پروازکرد*، در فارسی در الگوی ادغام شیوه و حرکت جای می‌گیرند.<sup>۱</sup> در زبان آتسوگوی با ادغام غالب سازه برجسته و حرکت، سازه برجسته در فعل حرکتی به‌واسطه وندی در فعل مشخص می‌شود.

دیدگاه دوم، که نگرشی جزئی به ادغام در فعل حرکتی دارد، دارای یک الگوی ادغام (واژگانی‌شدگی) غالب و چندین الگوی فرعی برپایه تجربه آن فعل خاص است. برای نمونه، فعل حرکتی *شناکرد* شیوه و حرکت را ادغام می‌کند. تجربه این فعل زمینه آب را به آن می‌افزاید. فعل حرکتی *اسکی‌کرد* نیز شیوه و حرکت را ادغام می‌کند، اما تجربه این رویداد حرکتی می‌تواند زمینه‌هایی مانند برف و چمن را به آن بیفزاید. بنابراین به‌نظر می‌رسد دیدگاه دوم در تبیین گسترش استعاری بسیار بهتر عمل می‌کند. پس تجربه می‌تواند سازه‌های مفهومی

---

۱. به‌نظر می‌رسد در برخی فعل‌ها، مانند چکید تعیین سازه‌های ادغام‌شونده به‌راحتی میسر نیست. شاید بتوان علت این امر را چندمعنایی سازه‌ها دانست. البته این فعل‌ها اغلب الگویی فرعی در زبان را شکل می‌دهند.

دیگری را در کنار الگوی واژگانی شدگی اصلی به ذهن متبادر سازد. تغییر در هریک از سازه‌ها می‌تواند به حرکت فیزیکی استعاری و یا حرکت پنداشتی آن بینجامد.

به‌نظر می‌رسد با تغییر عناصر مفهومی حاشیه‌ای، الگوی واژگانی شدگی اصلی دچار گسترش مفهومی می‌شود. برای نمونه، فعل حرکتی طواف کرد دارای الگوی واژگانی شدگی شیوه و حرکت است. تجربه این رویداد حرکتی می‌تواند زمینه (مسجدالحرام/ خانه کعبه) را نیز در حاشیه آن قرار دهد. جایگزینی زمینه‌ای به‌جز زمینه اصلی (دورتادور شهر را طواف کردم، پیدا نشد)، می‌تواند الگوی واژگانی شدگی را گسترش مفهومی دهد.

برخی فعل‌های فارسی که با دیدگاه کلی‌نگر در چارچوب الگوی واژگانی شدگی حرکت شیوه قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از: چرخید، لنگید، شل زد، پرسه زد، غلتید، راه رفت، دوید، رژه رفت، شناکرد، پروازکرد، رقصید، دربیبل زد. گویی در هریک از این فعل‌ها، شیوه در صورتِ روساختی ادغام شده، و فارسی‌زبانان برای درک رویداد حرکتی، شیوه را نیز در کنار حرکت رمزگذاری می‌کنند. این الگوی واژگانی شدگی غالب فارسی را شکل می‌دهد (ازکیا، ۱۳۹۰). در کنار الگوی اصلی زبان فارسی (شیوه و حرکت)، الگوهای فرعی دیگری نیز وجود دارند. برای نمونه، الگوی حرکت و مسیر با فعل‌هایی مانند: بیرون زد، رفت، رسید، عبورکرد، ترک کرد، و فرارکرد. در زبان فارسی این امکان وجود دارد که سازه برجسته (جسم متحرک) نیز در رویداد حرکتی ادغام شود، مانند/توکرد،/توکشید، یازد، پاروکرد، جاروکرد، و سرک کشید. گفتنی است در این نوع ادغام، تنها یک فعل واژگانی شده کامل مشاهده شد (بارید با سازه برجسته باران)، و بقیه فعل‌ها بر پیوستار واژگانی شدگی - قمرمحور به قطب قمرمحور نزدیک بودند. اما انتظار می‌رود با گذر زمان، این فعل‌ها نیز در زمره فعل‌های قمرمحور قرار گیرند.

در دیدگاه جزئی‌نگر، سازه‌های ادغام‌شونده بدون توجه به رمزگذاریِ روساختی، در نظر گرفته می‌شوند. پس جانشینی در هریک از سازه‌های مفهومی می‌تواند گسترشی استعاری را رقم بزند. برای نمونه:

۷. دروازه‌بان شیرجه زد و توپ را گرفت.

۸. از آسمان آتش می‌بارید.

اگر فعل حرکتی شیرجه‌زد را دارای الگوی ادغام شیوه (شیرجه) و حرکت بدانیم، و از دیدگاهی جزئی‌نگر زمینه آب را نیز در نظر بگیریم، جانشینی زمینه‌ای به‌جز زمینه اصلی می‌تواند باعث گسترش معنایی‌اش شود. برای نمونه، در مثال ۷، زمینه زمین (برای دروازه‌بان)، جانشین آب شده است. پس می‌توان ادعا کرد که از دیدگاه جزئی‌نگر، این جانشینی حرکتی



### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

فیزیکی با گسترش استعاره همراه است. در نمونه ۸، سازه برجسته‌آتش، جانشین باران یا هریک از نزولات آسمانی شده است، و در نتیجه گسترش استعاره یافته است.

#### ۵. الگوی تازه از رویدادهای حرکتی

در ادامه، صورت اصلاح‌شده نظریه‌الگوهای واژگانی‌شدگی ارائه می‌شود. الگوهای واژگانی‌شدگی شامل دو دیدگاه اصلی است. در دیدگاه نخست، دیدگاه کلی‌نگر، عناصر مفهومی برپایه نوع رمزگذاریِ روساختی‌شان در نظر گرفته می‌شوند. این دیدگاه تنها در تعیین رده زبان براساس نوع رمزگذاریِ رویداد حرکتی به کار گرفته می‌شود (نک. ۴-۴). برای تحلیل رویدادهای حرکتی و تعیین رده آن‌ها نیز در وهله نخست باید حرکت را چنین تعریف کرد: «انتقال از مکانی به مکان دیگر (انتقالی) و یا ابقا در یک مکان به واسطه حرکت (خودشامل) با پیوستاری میان دو صورت یادشده». بنابراین، رویدادهای حرکتی بر پیوستاری از نهایت حرکت‌های انتقالی تا نهایت حرکت‌های خودشامل را دربر می‌گیرد، تاجایی که حرکت‌های خودشامل تنها بر تغییر وضعیت بدن (ژست) دلالت دارند (نک. ۲-۴). رویدادهای خارج از این پیوستار، رویداد حرکتی محسوب نمی‌شوند. گفتنی است برای تعیین سازه‌های مفهومی هر رویداد حرکتی، رمزگذاریِ روساختی آن نیز در نظر گرفته می‌شود. این امکان وجود دارد که هریک از سازه‌های مفهومی مسیر، شیوه، سبب، برجسته یا زمینه یا حرکت ادغام شود. در فارسی، در مواردی ناگزیر لازم است سازه مفهومی دیگری با عنوان «سازه همراه حرکت» افزود تا بتوان فعل‌هایی مانند همراهی‌کرد، اسکورت‌کرد و مشایعت‌کرد را تحلیل کرد. نکته دیگر این‌که در زبان‌های دارای الگوی غالب ادغام حرکت و شیوه، و دارای نظام سببی‌سازی غنی، الگوی پرسامد سه‌تایی حرکت، شیوه و سبب وجود دارد، اگرچه ممکن است الگوی غالب در آن زبان نباشد (نک. ۱-۴).

در دیدگاه جزئی‌نگر، هم سازه‌های مفهومی، که در روساخت فعل رمزگذاری می‌شوند، هم سازه‌های مفهومی به‌دست‌آمده از تجربه آن رویداد حرکتی، در نظر گرفته می‌شوند. این سازه‌های حاشیه‌ای می‌توانند گسترش استعاره حرکت و حرکت‌های پنداشتی را توصیف نمایند (نک. ۴-۴).

#### ۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد نظریه‌الگوهای واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی بازبینی و اصلاح شود. نخستین پیشنهاد، ارائه دو رویکرد برای تعیین سازه‌های مفهومی رویداد حرکتی بود. در رویکرد نخست، یا رویکرد کلی‌نگر، سازه‌های ادغام‌شونده برپایه رمزگذاریِ روساختی‌شان تعیین می‌شوند. در رویکرد جزئی‌نگر، نه‌تنها سازه‌های مفهومی رمزگذاری‌شده در روساخت فعل، بلکه

سازه‌های مفهومی به‌دست‌آمده از تجربه آن رویداد حرکتی نیز در نظر گرفته می‌شوند. پس سازه‌های کانونی با سازه‌های پیرامونی براساس تجربه فرهنگی خاص مشخص می‌شوند. در نتیجه، جایگزینی هریک از سازه‌های مفهومی پیرامونی می‌تواند باعث گسترش استعاری فعل شود. به نظر می‌رسد رویکرد دوم در تحلیل‌های معنایی فعل‌ها مؤثرتر عمل می‌کند. پیشنهاد دوم افزودن سازه مفهومی «همراه» حرکت در فعل‌هایی مانند/سکورت‌کرد و بدرقه‌کرد است.

تالمی میان حرکت‌های انتقالی و خودشامل تمایز قایل می‌شود. اما به نظر می‌رسد چنین تمایزی دقیق نیست، و نمی‌توان حرکت را در دو قطب مقابل جای داد، بلکه گستره رویداد حرکتی پیوستاری از نهایت حرکت انتقالی تا نهایت حرکت خودشامل را دربر می‌گیرد. در نظریه یادشده، میان سازه‌های مفهومی رویدادهای حرکتی، هم‌پوشی دیده می‌شود. به بیان دیگر، در برخی موارد سازه مفهومی مسیر زیر شیوه حرکت نیز قرار می‌گیرد. یا این امکان وجود دارد که سازه برجسته نیز با شیوه یک‌سان تلقی شود. برای نمونه، فعل‌های دورزد، گردکرد (فرمان)، پیچید، هم می‌توانند حرکتی دایره‌وار را نشان دهند، هم بر تغییر مسیر دلالت کنند. به عبارت دیگر، سازه‌های مفهومی یادشده، به‌نوعی چندمعنا شده‌اند. در مورد سازه برجسته و شیوه، چندمعنایی به‌وضوح دیده می‌شود. برای نمونه، فعل تاب‌خورد نه تنها بر شیوه حرکت (حرکت به پس‌و‌پیش، یا دوسو) دلالت دارد، بلکه می‌تواند بیان‌گر سازه برجسته تاب نیز باشد. تالمی در تحلیل‌های خود توجهی به چندمعنایی سازه‌های مفهومی نکرده است. تالمی (۲۰۰۰b) حضور شیوه و سبب را به‌صورت هم‌زمان نفی می‌کند، و زیرساختی مجزا برای تعیین هریک به‌دست می‌دهد. اما این امکان وجود دارد که شیوه و سبب هم‌زمان در یک فعل تجلی یابند.

## منابع

- آفتابی، زهره و فرهاد ساسانی. (۱۳۹۰). "بررسی واژه‌سازی پسانحوی در زبان فارسی". مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف. به‌کوشش فریبا قطره و شهرام مدرس خیابانی. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران و اهورا، ۱۲۲-۱۰۷.
- اردیبهشت، عباس. (۱۳۵۷). بررسی برخی فعل‌های فارسی براساس نظریه مؤلفه‌های معنایی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- ازکیا، ندا. (۱۳۹۰). حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده‌شناختی. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی. ج ۲. تهران: انتشارات فاطمی.

#### واژگانی‌شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

- جعفری سهامیه، محمدحسن. (۱۳۷۷). *واژگان فارسی: توصیف و نمایش خصوصیات نحو-معنایی و مفهومی عناصر واژگانی*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- حسابگر، حسن. (۱۳۷۷). *مقایسه ساخت نقش‌گرای افعال در زبان فارسی و انگلیسی*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۶). "فعل مرکب در زبان فارسی". *مجله زبان‌شناسی*. س ۱۲، ش ۱ و ۲، ۴۲-۲.
- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴). *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- رحیم‌مزرچی، حسین. (۱۳۷۹). *بررسی ویژگی‌های نحوی-معنایی فعل در زبان فارسی امروز*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- رخشان‌فر، محمدرضا. (۱۳۶۳). *معنا و ساخت زبان: توصیفی بر بنیاد نظریه چیف*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- رستم‌پور، ژاله. (۱۳۵۹). *پژوهشی درباره افعال مرکب*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- روشن، بلقیس. (۱۳۷۷). *معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی افعال فارسی*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- روحی‌زاده، مسعود. (۱۳۸۶). *طبقه‌بندی افعال فارسی برای کاربرد در شبکه واژگانی زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ساسانی، فرهاد. (۱۳۹۰). "آیا انضمام و ترکیب در فعل فارسی توجیه‌پذیر است؟". *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف*. به کوشش فریبا قطره و شهرام مدرس خیابانی. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران و اهورا، ۱۰۶-۸۱.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۵۰). *دستور زبان فارسی*. اصفهان: انتشارات مشعل.
- صفرفیروز، حبیب. (۱۳۷۶). *طرح‌های ظرفیتی فعل زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- صفوی، کورش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره.
- غفاری، مهید. (۱۳۸۴). *بررسی فعل در زبان فارسی براساس نظریه معناشناسی شناختی لیکاف*. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- غیاثیان، مریم‌السادات. (۱۳۷۹). *طبقه‌بندی نحوی-معنایی افعال زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۴۷). *دستور امروز*. تهران: صفی‌علیشاه.
- فیاضی، مریم‌السادات و دیگران. (۱۳۸۷). "خاستگاه استعاره افعال حسی چندمعنا در زبان فارسی از منظر معناشناسی شناختی". *ادب‌پژوهی*. ش ۶، ۱۰۹-۸۷.

- گندم‌کار، راحله. (۱۳۸۸). بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی: رویکرد شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- لشگری‌نژاد، فاطمه. (۱۳۸۱). ساختار معنای فعل در زبان فارسی براساس فرضیه جهت‌داری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- مادرشاهیان، سارا. (۱۳۸۸). بسط استعاری فعل‌های حسی و حوزه‌های واژگان حسی و حوزه‌های واژگانی مرتبط در نگرش معنی‌شناسی شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا.
- مهرابی، معصومه. (۱۳۸۹). بازنمود ذهنی فعل در زبان فارسی درهنگام درک شنیداری. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.

- Family, N. (2006). *Exploration of Semantic Space: The Case of Light Verb Constructions in Persian*. Ph.D. dissertation, Ecole des Hautes.
- Ferez, Paula C. (2008). *Motion in English and Spanish: A Perspective from Cognitive Linguistics, Typology and Psycholinguistics*. Ph.D. dissertation, Spain: Universidad de Murcia.
- Ibarretxe Antunano, I. (2006). "Leonard Talmy: A windowing into conceptual structure and language. Part 2: Language and cognition: Past and future". *Annual Review of Cognitive Linguistics*.
- Ibarretxe Antunano, I. (2008). "Path salience in motion events". in E. Lieven (ed.). *Crosslinguistic approaches to the Psychology of Language: Research in the Tradition of Dan Slobin*, Lawrence Erlbaum Associates.
- Levin, B. & M. Rappaport Hovav. (1992). "The Lexical Semantics of verbs of motion: A Perspective from unaccusativity". In Roca. I. M. (Ed.), *Thematic Structure: Its Role in Grammar*. Berlin: Foris, 252.
- Levin, B. (1993). *English Verb Classes and Alternation: A Preliminary Investigation*. Chicago: Chicago University Press.
- Slobin, D. I. (1996). "Two ways to Travel: verbs of motion in English and Spanish". In Shibatani, M. & Thompson, S. (Eds.), *Essays in Semantics*. Oxford: Oxford University Press, 195-317.
- Slobin, D. I. (1997). "Mind, code and text". in J. Bybee (eds.). *Essays on Language Function and Language Type*. Amsterdam: John Benjamins, 437- 467.
- Slobin, D. I. (2000). "Verbalized events: A dynamic approach to linguistics relatively in determinism". in S. Niemeier and R. Dirven (eds.). *Evidence for Linguistics Relativity*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Slobin, D. I. (2004). "Language and thought online: Cognitive consequences of linguistics relativity". in D. Gentner & S. Goldin-Meadow (eds.). *Language in Mind: Advances in the Investigation of Language and Thought*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Slobin, D. I. (2008). "Relation between path of motion and path of vision: A cross-linguistic and developmental exploration". In V. M. Gathercole (ed.). *Routes to Language*. NJ: Lawrence Erlbaum.
- Talmy, L. (1985). "Lexicalization patterns: Semantic structure in lexical forms". in T. Shopen (ed.). *Language Typology and Lexical Descriptions: Grammatical*

واژگانی شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی ...

*Category and the Lexicon*. vol. 3. Cambridge: Cambridge University Press, 36-149.

Talmy, L. (2000a). *Toward a Cognitive Semantics*. vol 1. Cambridge: MIT Press.

Talmy, L. (2000b). *Toward a Cognitive Semantics*. vol 2. Cambridge: MIT Press.

Zolfaghalri, E. (2011). "A Fuzzy approach to Motion Verbs in Persian Language".

4<sup>th</sup>International Conference of Iranian Languages. Sweden, Uppsala.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی